

است نیز پسوند مصدر بهر دو صورت - تن و - دن وجود دارد. چنانکه در عبارات ذیل:

ایاب نیبک نبیشتن: یا «کتاب» نوشتن

ایاب نکار نکاردن: یا نقشی نگاشتن

ایاب خروه خواندن: یا دعوت و تبلیغ کردن

در جمله اول پسوند مصدری «-تن» و در دو جمله بعد «-دن» است.

(۷،۶) در متون پهلوی زردشتی همه جا مصدر به پسوند «-تن» مختوم می شود

که از همان اصل *tanaiy* - فارسی باستان آمده است.

می دانیم که اکثر مصادر در نوشته های پهلوی بصورت هوزوارش مرکب ثبت

شده است، یعنی ماده کلمه لفظ آرامی و جزء صرفی پهلوی است. در این حال همیشه

و بی استثناء پسوند مصدر «-تن» است.

اما قریب به تمام فعلها و مصدرها يك صورت درست، یعنی صورت اصلی

«پارسیک» نیز دارد. از جمله مصدرهای اخیر که پارسیک خالص است چند مصدر

هست که یا تنها با پسوند «-دن» به کار رفته و یا هر دو صورت مختوم به «-تن» و «-دن»

از آنها باقی است. این افعال عبارتند از:

۱۲۳۳ = خواندن (که بصورت خوانتن هم آمده است).

۱۲۲۵ = افکندن

۱۲۱۹ = کندن

۱۲۳۶ = ماندن

(۸،۶) در زبان سغدی که یکی از زبانهای ایرانی میانه است و از سلسله تکامل

زبانهای که به فارسی امروز منتهی شده است جداست مصدر مختوم به «-تن» وجود

ندارد. از وجوه مصدری که در این زبان هست یکی همانند مصدر مرخم فارسی است،

و مورد استعمال آن درست مثل مصدرهای فارسی دری است که بعد از افعال خواهم

و توانم و باید و شاید و مانند آنها می آید. مثل: خواهم ساخت - توانم رفت - باید

کاشت.

يك نوع مصدر مختوم به «-اك» نیز در سفدی هست که معادل است با اسم مصدرهای فارسی مختوم بهمین جزء، مانند خوراك و پوشاك.

(۹۶) در متون پازند که نقل کلمات هوزوارش به تلفظ ایرانی در ذیل متن‌های پهلوی یا نقل بعضی از متنهای پهلوی است بخط اوستائی و به تلفظ جدیدتر و آشناتر - و بهر حال زمان تألیف آنها همیشه جدیدتر از متن پهلوی و در قرون بعد از اسلام است - پسوند مصدری درست مانند فارسی اخیر بدو صورت «-تن» و «-دن» آمده است.

برای نمونه چند مصدر پازند را نقل می‌کنیم:

سپاردن = اوسپاردن: سپردن

سزودن = اوزودن: افزودن

سزورستن = انباشتن: گرد آوردن

سزاردن = ازاردن: آزرده

سزورکردن = آگندن: پر کردن

(۱۰۶) از آنچه گذشت این نتیجه بدست می‌آید که پسوند مصدر در زبان فارسی «-ن» تنها نیست که به آخر فعل ماضی افزوده شده باشد، بلکه اصل آن «-تن» است که ماده آن در فارسی باستان «-tan-» بوده و در حالت رانی مفرد بصورت *-tanaiy* بکار رفته است.

از این پسوند در دوره‌های بعد بر اثر تحولی که در اصوات زبان فارسی رخ داده جزء صرفی *-aiy* ساقط شده و همان ماده کلمه بجا مانده است.

(۱۱۶) کسانی که پسوند مصدر را فقط «-ن» پنداشته‌اند اغلب نوشته‌اند که با حذف نون از مصدر، صیغه مفرد غایب از فعل ماضی حاصل می‌شود و از این قرار حرف «ت» را در مصدر و ماضی یکی دانسته‌اند.

این نکته نیز درست نیست. یعنی حرف «ت» (یا «ده») در ماضی مطلق جزء تصریفی دیگری است که نخست به صفت مفعولی اختصاص داشته و سپس در ماضی بکار رفته است.

بنابراین صیغه ماضی مطلق در فارسی امروز مرکب از سه جزء است:  
(۱) ماده فعل.

(۲) جزء صرفی صفت مفعولی.

(۳) شناسه از ماده مضارع فعل بودن.

و از ترکیب دو جزء اول ماده فعل ماضی حاصل می‌شود.

مثلاً کلمه «کردم» عبارت است از اجزاء سه‌گانه «کر» و «د» (بدل از «ت») و

«ام» شناسه (از ماده مضارع فعل بودن).

(۱۲،۶) پسوند مصدری «-تن» در تحول زبان فارسی باستان به فارسی میانه

(پارسیک - پهلواویک) در بعضی موارد به «-دن» تبدیل شده است. برای بیان قاعده

این تبدیل و موارد خاص آن از ذکر مقدمه‌ای کوتاه گزیری نیست.

(۱۳،۶) یکی از قانونهای تحول واکها در تکامل زبان‌ها قانون «همگونگی»

است. این کلمه را ما بجای اصطلاح فرانسوی و انگلیسی *assimilation* به کار

می‌بریم. به موجب این قانون دو صوت گفتار که مجاور یکدیگر یا در فاصله نزدیک

هم واقع شده باشند بعضی از صفات یکدیگر را کسب می‌کنند یا بکلی یکسان

می‌شوند.

(۱۴،۶) از جمله صفاتی که موجب تمیز بعضی از واکها از بعضی دیگرست

آنست که در تلفظ دسته‌ای از واکها «ناز آواها» که در حنجره قرار دارند به لرزه

درمی‌آیند و در تلفظ بعضی از واکهای دیگر این تارها ساکن و بی‌لرزه‌اند.

همه مصوتها با لرزه تار آواها همراهند و بنابراین از دسته واکهای آوایی

شمرده می‌شوند. اما از صامت‌ها بعضی آوایی هستند، مانند ب، د، ر، ز، ژ، گ، و. و

بعضی دیگر «بی‌آوا» مانند: پ، ت، س، ش، ک، ف، و دیگرها.

چون صامتهائی که در تلفظ با لرزه تار آواها همراه هستند سست‌تر از

صامتهای دیگر تلفظ می‌شوند گاهی صامتهای آوایی را «نرم» (*douce*) و صامتهای

بی‌آوا را «سخت» (*dure*) نیز می‌خوانند.

(۱۵،۶) از جمله انواع همگونگی واکها آنست که هرگاه در کلمه‌ای دو واک

مجاور یکدیگر واقع شوند که یکی آوائی و دیگری بی آوا باشد آوای واك نخستین به دومی سرایت می‌کند و آنرا به واك «آوائی» هم مخرج خود مبدل می‌سازد، و این امر را همگونگی در آوا می‌خوانند.

مثلاً «پ» در مجاورت صامت آوائی یا مصوت به «ب» مبدل می‌شود و «ك» به «گ»، «ف» به «و»، «س» به «ز»، «ش» به «ژ»، «ت» به «د» تغییر می‌کند.

(۱۶،۶) بعضی از دستورنویسان شماره حروفی را که قبل از پسوند مصدری واقع می‌شود یازده دانسته‌اند. مؤلفان دستور زبان فارسی (معروف به پنج استاد) می‌نویسند:

«بدان که همیشه قبل از علامت مصدر یکی از یازده حرف «زمین‌خوش‌فارس» یا «شرف‌آموزی‌سخن» واقع خواهد بود...»

صاحب نهج‌الادب شماره این واکهارا سیزده می‌داند و دو صامت «ت» و «ژ» را بر یازده واك فوق می‌افزاید که برای اولی کلمه «ستدن» و برای دومی لفظ «آژدن» را مثال می‌آورد و می‌گوید: «از این حروف سیزده‌گانه چهار حرف «خ، س، ش، ف» مخصوص به مصادری است که آخر آنها تا و نون بود.»

در این هر دو قول اشتباهی هست و مبنای آن خطا این است که از رسم خط فارسی فریب خورده و حرکات را به حساب حروف نیاورده‌اند. در حقیقت از سیزده واك مذکور سه صامت «ز، م، ت» هرگز در مصدرهای فارسی قبل از پسوند مصدری واقع نمی‌شود. در کلمات «ژدن» و «آمدن» و «ستدن» که هر يك مثال واحدی برای وقوع این صامتها قبل از پسوندست واکي که پیش از (-دن) قرار دارد مصوت «ه» یعنی فتحه یا زبر است که خود واك مستقلى محسوب می‌شود.

در کلمه «آژدن» که یگانه مثال برای صامت «ژ» است نیز ظاهراً حال همین است چنانکه «ه» قاطع «آژده» را بر وزن «آمده» ثبت کرده است.

پس چهار واك از شمار سیزده واك مذکور بیرون می‌رود. اما بعضی از مصوت‌های ماقبل مصدر را در این ردیف ذکر نکرده‌اند که چون آنها را به حرف‌های باقی مانده بیفزائیم مجموع واك‌هایی که در زبان فارسی قبل از پسوند مصدری واقع است

چنین می‌شود:

صامت: خ-ر-س-ش-ف-ن.

مصوت: آ-أ-او-ای.

صامتها را بحسب آنکه «آوائی» یا «بی‌آوا» باشند بدو دسته تقسیم باید کرد

از این قرار:

صامت آوائی: ر-ن.

صامت بی‌آوا: خ-س-ش-ف.

(۱۷،۶) صامت «ت» که آغاز پسوند مصدری «-تن» است چنانکه می‌دانیم

بی‌آوا (*sourde*) است. چون این صامت در مجاورت یکی از مصوتهای پنجگانه یا

یکی از دو صامت آوائی (ر-ن) قرار گیرد آوای واك ماقبل بدان سرایت می‌کند

و باین طریق به صامت «د» (که با «ت» در مخرج درست یکسانست و تنها اختلاف

این دو واك در آوائی بودن دال است) بدل می‌شود.

به این طریق مصدرهای مختوم به «-دن» از مصدرهای اصلی مختوم به «-تن»

حاصل شده است. مانند: ایستادن، فرمودن، رسیدن، شدن، آمدن، کردن، کندن.

مصدرهایی که در آنها ماقبل پسوند یکی از صامت‌های بی‌آوا بوده است

طبعاً در معرض چنین تبدیل و تفسیری واقع نشده و پسوند «-تن» در آنها به‌صورت

اصلی مانده است مانند: گفتن - کشتن - بستن - آموختن.

(۱۸،۶) تبدیل «ت» به «د» وقتی که در میان کلمه و بین دو مصوت واقع

باشد در تحول واکهای فارسی قاعدهٔ عام است و به این مورد که ذکر شد اختصاص

ندارد تا در آن تأمل و تردیدی بتوان کرد. برای بیان این معنی به چند مثال اکتفا

می‌کنیم:

جدید (دری)	میانه	باستان
باد	وات	<i>vāta-</i>
مادر	مات - ماتر	<i>mātar-</i>
پید	وہت	<i>vaēti-</i>
رود	روت	<i>rautah</i>

(۱۹۰۶) اکنون تنهاییان يك نکته مانده و آن اینکه تبدیل «ت» به «د» در پسوند مصدری فارسی در چه زمانی واقع شده است. چون چنانکه ذکر شد در مصدرهای هوزوارش پهلوی این پسوند بصورت واحد (-تن) دیده می‌شود بعضی از محققان این ابدال را مخصوص فارسی جدید (یعنی فارسی دری بعد از اسلام) شمرده‌اند و بلوچه در دستور زبان پهلوی مواردی را که در مصدرهای پهلوی (غیر هوزوارش) صورت «-دن» وجود دارد تصرف جدید و نتیجه تأثیر فارسی می‌شمارد. اما از روی قرائن دیگری می‌توان حکم کرد که این تحول در قرون قبل از اسلام وقوع یافته یا آغاز شده است.

از جمله این قرائن یکی آنکه در پهلوی مانوی چنانکه ذکر شد (صفحه ۱۰۳-۱۰۲) هر دو صورت «-تن» و «-دن» وجود دارد. دیگر آنکه نام قباد پادشاه ساسانی (۴۹۰-۵۳۱ میلادی) را که در خط پهلوی «کبات» با حرف «ت» در آخر نوشته می‌شود بعضی از مورخان یونانی معاصر او با حرف «د» به صورت‌های *kovádēs* و *kaβádēs* ثبت کرده‌اند و از اینجا می‌توان گمان برد که در تلفظ جاری زمان آن پادشاه ساسانی حرف «ت» بعد از مصوت، «ذال» یا «دال» تلفظ می‌شده است.

(۲۰،۶) از این بحث دراز به اختصار چنین نتیجه می‌گیریم که:

۱) پسوند مصدر در فارسی «-تن» است که از اصل *tanaiy* - فارسی باستان مشتق شده است.

۲) این جزء در بعضی موارد بموجب قانون همکونگی واکها تغییری یافته و صامت اول آن که تاء بوده به دال بدل شده است.

۳) در فارسی دری واکهائی که پیش از پسوند مصدر واقع می‌شود یا زده است که از آن جمله پنج مصوت (ā-a-ū-i) و دو صامت آوائی (ن-ر) و چهار صامت بی‌آوا (خ-س-ش-ف) می‌باشد.

۴) «ت» در این پسوند بعد از صامت‌های بی‌آوا به صورت اصلی مانده ولی بعد از مصوت‌ها یا صامت‌های آوائی به «د» بدل شده است.

## مشتقاتی که

## از ماده مضارع ساخته می‌شوند

(۱،۷) ماده مضارع به تنهایی، در ترکیب با اسم یا صفت، صفت فاعلی می‌سازد.  
در پهلوی (پارسیک) ماده مضارع همین عمل را دارد. مثال از پارسیک:

اشوکش = کشنده پاکان

کرپ‌خوار = خورنده مردار

اخترمار = شمارنده اختر (منجم)

در فارسی دری نیز شماره صفت‌هایی که از ترکیب اسم یا صفت با ماده مضارع ساخته شده فراوان است، مثال:

با اسم = لشکرکش، دشمن‌شکن، خردجو، خرده‌بین، خداشناس، بزم‌آرا، گورکن.

با صفت = پاک‌کن، خوش‌نشین، خوشخوان، تیزبین، دیرپای، سخت‌گیر، مشکل‌گشا.

(۲،۷) از ماده مضارع با افزودن جزء «ا = -a» نیز صفت فاعلی ساخته می‌شود.  
این جزء یا پسوند در پهلوی (پارسیک) به صورت «آک = -āk» می‌آید:  
پهلوی: کناک = کننده؛ رواک = رونده؛ روا؛ داناک = دانا.

فارسی دری: دانا، بینا، شنوا، گویا، زیبا، پویا، کوشا، و مانند آنها.

(۳،۷) از ماده مضارع با افزودن پسوند «آن = -ān» صفت فاعلی حاصل می‌شود. این پسوند از ریشه باستانی «-ana» می‌آید. در پارسیک نیز این ساختمان وجود داشته است:

کوخشان = کوشان، کوشنده

دوان = دوان، دونده

و در فارسی دری این شیوه برای ساختن صفت فاعلی از ماده مضارع فعل بسیار رایج است:

روان، دوان، کشان، خرامان، لرزان، افتان، خیزان، نالان، گریان و مانند آنها.

(۴،۷) همچنین از ماده مضارع با افزودن جزء «انده»  $= \text{ande}$  - به پایان آن صفت فاعلی ساخته می‌شود. این جزء در پارسی باستان «انت»  $\text{-ant}$  بوده که سپس جزء دیگری «اکا»  $\text{-aka}$  به آن افزوده شده است.

از صورت اول یعنی ماده مضارع با افزودن «انت» چند کلمه در فارسی دری مانده که دیگر ارزش اصلی صفت فاعلی را ندارد و مانند صفت ساده تلقی می‌شود: خرسند، بلند.

اما صورت دوم در پهلوی (پارسیک) با پسوند «آک»  $\text{-ak}$  بسیار متداول است:

بوندک، زیوندک، شایندک، وزندک و مانند آنها

و در فارسی دری:

گوینده، شنونده، بیننده، دارنده، آینده، رونده...

(۵،۷) در پهلوی (پارسیک) پسوند «ایشن»  $\text{-išn}$  به ماده مضارع افزوده می‌شود و از آن اسم مصدر ساخته می‌شود:

آمرزشن، زشن، روشن، دانشن، مینشن، رامشن، کنشن، ستایشن  
گاهی از ماده صفت مفعولی نیز با این پسوند اسم مصدر آمده است:

آموختش

و گاهی پسوند دیگری که نشانه اسم معنی « $\text{-ih}$ » است به آن افزوده می‌گردد:

زنشیه  $\text{zanišn-ih}$  روشنیه  $\text{ravišn-ih}$

در فارسی دری این جزء به صورت «اش»  $\text{= eš}$  و گاهی (شاید به تأثیر بعضی گویشهای محلی) به صورت «اشت»  $\text{= ešt}$  با ماده مضارع ترکیب می‌شود:

دانش، بینش، سایش، آموزش، پرورش و مانند آنها.

ریشه این پسوند در زبانهای ایرانی باستان روشن است.



مشتقاتی که

از ماده ماضی ساخته می‌شوند

(۶،۷) ماده صفت مفعولی خود یکی از مشتقات اسمی فعل است:

کرد - *karta*

شد - *šyuta*

و در پارسیک (فارسی میانه) پسوند «اک» = *aklag*، گاهی به آن افزوده

می‌شود:

دستک = مرده

زادگ = زاده

نشستگ = نشسته

در فارسی دری صامت آخر این پسوند ساقط شده و مصوت ماقبل آن که فتحه (a) بوده در زبان رایج امروز به کسره (e) تبدیل یافته و صفت مفعولی همه فعلها از آن ساخته می‌شود که در آنها (چنانکه در باره «پسوند مصدر» به تفصیل گفته شد) گاهی به تأثیر واك ماقبل (صامت آوایی یا مصوت) «ت = t» به «د = d» بدل شده است:

الف) گفته، رفته، خواسته، دانسته.

ب) دیده، شنیده، آمده، شده.

اما قاعده ساقط شدن صامت مختص آخر کلمه است. بنابراین هرگاه با افزودن جزء دیگری مانند «ان» (نشانه جمع) یا «ی» (نشانه اسم معنی ساخته از صفت) صامت مذکور در میان کلمه قرار گرفته، برجای مانده است.  
نشستگان، مردگان، زندگی، خستگی.

(۷،۷) پسوند «-تار» - «-دار» در فارسی دری به ماده ماضی افزوده می‌شود و از

آن سه معنی حاصل می‌شود:

۱) اسم معنی که حاصل مفهوم فعل را بیان می‌کند. مانند: گفتار، حاصل

فعل گفتن.

(۲) صفت مفعولی یا نتیجه اثر فعل بر مفعول، مانند: گرفتار، اثر فعل گرفتن (بر مفعول).

(۳) صفت فاعلی، مانند: پرستار.

این پسوند در پارسی باستان به صورت «-tar = تر» وجود داشته است: *frama-tar* (فرمانده) از فرما- $\sqrt{mā}$  + *fra* به معنی حکم کردن؛ *dauš-tar* (دوست) از دوش- $\sqrt{duš}$  به معنی دوست داشتن؛ *ja-tar* (کشنده) از ماده جن *jan-* به معنی کشتن.

در پهلوی (پارسیک-فارسی میانه) و فارسی دری این جزء به صورت «-دار» -دار» در آمده و کلمات بسیار از ترکیب ماده ماضی با آن ساخته شده و قاعده تبدیل «ت» به «د» همان است که درباره پسوند مصدر نیز ذکر شد: رفتار، خواستار، پرستار، گفتار، گرفتار، جستار، دیدار، دادار، کردار، مردار، نمودار.

# ساختمان فعل

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## انواع پنجگانه

فعل، در فارسی دری، پنج نوع ساختمان مختلف دارد:

(۱) ساده

(۲) پیشوندی

(۳) مرکب

(۴) عبارت فعلی

(۵) فعلهای ناگذر

## اول) فعل ساده

۱) فعل ساده به افعالی می‌گوئیم که از يك ماده حاصل شده‌اند یعنی دارای اجزائی نیستند که بتوان آنها را جدا کرد و در ترکیب با جزئی دیگر به کار برد. این‌گونه فعلها از این قبیل‌اند:

آمدن	اوژدن	گذشتن
آموختن	پالودن	گزاردن
آمیختن	پذیرفتن	نشستن
آوردن	پراکندن	نمودن
افروختن	پرداختن	نواختن
افزودن	پیراستن	نوردیدن
افشاندن	فرستادن	نوشتن
اندیشیدن	فرمودن	نهادن
انگاشتن	فروختن	
اوباشتن	گذاشتن	

۳۰۱) این فعلها را به اعتبار صورتی که در فارسی دری، یعنی زبان فارسی رسمی ایران بعد از اسلام یافته‌اند ساده می‌خوانیم، اما هرگاه به ریشه هریک در دوران زبانهای ایرانی باستان توجه کنیم درمی‌یابیم که بیشتر آنها خود از اجزائی مرکب شده‌اند.

برای مثال:

ā + √bar-	آوردن مرکب است از،
ā + √maig-	آمیختن « « «
	یا فعلهای:
abi + √rauk	افروختن مرکب است از،
abi + √jav-	افزودن « « «
abi + √šan-	افشاندن « « «
	و فعلهای:
ni + √had-	نشستن مرکب است از،
ni + √mā-	نمودن « « «
ni + √vak-	نواختن « « «
ni + √vart-	نوردیدن « « «
ni + √pais-	نوشتن « « «
ni + √dā-	نهادن « « «
	و فعلهای:
para + √kan-	پراکندن مرکب است از،
para + √tak	پرداختن « « «
para + √dav-	پالودن « « «
	و فعلهای:
fra + √vaxš- (vok-s-)	فروختن مرکب است از،
fra + √aiš-	فرستادن « « «
fra + √mā-	فرمودن « « «
	و فعلهای:
pati + √grab-	پذیرفتن مرکب است از،
pati + √rād-	پیراستن « « «
	و فعلهای:
ham + √mauk-	آموختن مرکب است از،
ham + √dais-	اندیشیدن « « «
ham + √kar-	انگاشتن « « «
	و فعلهای:
vi + √tar-	گذاشتن مرکب است از،
vi + √tar-	گذاشتن « « «
vi + √čar-	گزاردن « « «
	و فعلهای:
ava + √par-	اوپاشتن مرکب است از،
ava + √jan-	اوژدن « « «

و بیشتر فعلهای ساده فارسی را، بر این قیاس، مرکب از اجزائی باید شمرد. اما این اجزاء در دوره فارسی دری چنان با یکدیگر پیوسته‌اند که آنها را از هم جدا نمی‌توان ساخت. به عبارت دیگر پیشوندهای این فعلها، در این دوره، دیگر تأثیر خود را از دست داده‌اند. این گونه پیشوندها را که دیگر به کار ترکیب و ایجاد لغت‌های تازه نمی‌آیند پیشوندهای مرده می‌خوانند.

فهرستی از مصدرهای ساده زبان فارسی، اعم از آنچه در فارسی جاری امروز معمول است و آنچه در زبان شعر و ادب به کار می‌رود، و آنچه مطلقاً متروک و فراموش شده است در پیوست این جلد (ضمیمه‌های یک و دو) مندرج است. چنانکه خواننده درمی‌یابد شماره این گونه فعلها به سبب نمی‌رسد و شاید بیست سی کلمه دیگر که از قلم افتاده است بتوان بر آنها افزود.<sup>۱</sup>

در بعضی از رساله‌ها که در این باب تألیف شده است شماره فعلهای ساده فارسی را تا دو هزار و بیشتر رسانده‌اند. اما باید دانست که در این فهرستها (که از فرهنگهای کهنه فارسی اقتباس شده) صورتهای مختلف تلفظ یک فعل را جداگانه ضبط کرده‌اند. مانند: الفختن و الففدن و الفاختن و الفیدن یا اسپاردن و اسپردن و سپردن و جز اینها. یا دو صورت مصدر حاصل از ماده ماضی و ماده مضارع را دو بار به شمار آورده‌اند. مانند: الفختن و الفنجیدن، آهختن و آهنجیدن، آموختن و آموزیدن، آمیختن و آمیزیدن، افراشتن و افرازیدن و جز اینها. یا دو صورت لازم و متعدی یک فعل را دو بار ثبت کرده‌اند. مانند: گندیدن و گنداندن، دریدن و دراندن، خوابیدن و خواباندن، چسبیدن و چسباندن و جز اینها.

۳۱) فعلهایی را که از یک اسم یا صفت با جزء صرفی ساخته شده‌اند و در اصطلاح «مصدر جعلی» خوانده می‌شوند نیز باید از جمله فعلهای ساده شمرد. در این گروه گاهی ماده فعل کلمه‌ای فارسی است و گاهی کلمه‌ای که از اصل عربی مأخوذ است.

از دسته اول: چربیدن، چرخیدن، قرشیدن، لنگیدن، آغازیدن، دزدیدن، رنجیدن،

(۱) مقایسه شود با شماره فعلها در زبان فرانسوی که به ۴۱۶۵ تخمین شده است.



جوشیدن، گندیدن، و غلتیدن.<sup>۲</sup>

از دسته دوم: رقصیدن، غارتیدن، فهمیدن، طلبیدن، و بلعیدن، طوافیدن<sup>۳</sup>، خوفیدن<sup>۴</sup>.  
 (۴،۱) بعضی از فعلهای ساده لازم یک صورت متعدی نیز دارند که از افزودن جزء «ان» یا «ای» به آخر ماده مضارع آنها حاصل می‌شود. مانند:

گذشتن / گذراندن

گریختن / گریزاندن

گردیدن / گرداندن

گریستن / گریزاندن

نشستن / نشانیدن

مردن / میراندن

نمودن / نمایاندن

گنجیدن / گنجاندن

رمیدن / رماندن

لرزیدن / لرزاندن

پریدن / پراندن

ترسیدن / ترساندن

(۵،۱) فعلهای متعدی نیز با افزودن این جزء به ماده مضارع علاوه بر مفعول

محتاج به متمم می‌شوند: نان را خورد - نان را به بیچه خوردند، یا: خورانید.

یا معنی واداشتن کسی به انجام دادن کاری از این ساختمان برمی‌آید و این

صورت را وجه کنانشی (Causatif) می‌توان خواند:

نامه را نوشت - نامه را نویساند، یا نویسانید.

(۲) یکی از نشانه‌های این گونه فعل‌ها آن است که «اسم مصدر شینی» از آنها نمی‌آید. یعنی در فارسی کلمات، چرخش، ترشش، لنگش، جنگش، آغازش، دزدش، گندش، غلتش نداریم اما در بعضی موارد که فعل نو ساخته رواج یافته از روی قیاس این صیغه نیز ساخته شده و به کار رفته که غالباً استعمال جدید است، رنجش، چرخش، لنگش، انجامش.

(۳) در شعر سنائی.

(۴) ذیل جامع‌التواریخ، حافظ‌ابرو، ص ۱۶۹.

## دوم) فعل پیشوندی

(۱،۴) چنانکه دیدیم بسیاری از فعلهای ساده فارسی دری خود از ترکیب يك پیشوند با يك ریشه فعل ساخته شده‌اند. اما شاید از آغاز دوره فارسی میانه گویندگان این زبان، دیگر مرکب بودن این گونه فعلها را درمی‌یافته‌اند. البته گاهی بعضی از این فعلها جدا از پیشوند در بعضی جاهای سرزمین ایران متداول بوده و در ادبیات نظم و نثر قدیم به آن صورت می‌آمده است. اما ادیبان و اهل لغت این گونه استعمال را از قبیل حذف و تخفیف شمرده‌اند. برای مثال کلمه نشستن را که گفتیم از پیشوند *ni-* و ریشه *had* - ترکیب شده است می‌آوریم. این کلمه در فارسی دری با همین ترکیب به کار می‌رود. اما گاهی نیز بی‌پیشوند آمده است:

بیهوده چه شینید اگر مرد مصافید      خیزید همی گرد در دوست طوافید<sup>۱</sup>

(۲،۴) متروک شدن پیشوندهای کهن، که از آغاز دوره زبانهای ایرانی میانه، یعنی زبانهای مانند پهلوانیک (پهلوی اشکانی) و پارسیک (پهلوی ساسانی)، انجام یافت موجب شد که زبان به پیشوندهای تازه‌ای محتاج شود. برای این منظور غالباً از حرفهای اضافه و قیدها استفاده شد. در زبانهای ایرانی میانه این پیشوندهای جدید به کار رفت و از آنجا به فارسی جدید، یعنی فارسی دری، انتقال یافت: پیشوندهای فعل در فارسی دری عبارتند از:

ب، بر، در، اندر، باز، (وا)، فرا، فراز، فرو، فرود.

(۳،۴) ب - در فارسی دری دوره نخستین جزء صرفی است که بر سر صیغه‌های فعل مضارع (اخباری - التزامی) و فعلهای ماضی و صیغه‌های وجه امری در می‌آید،

(۱) کلیات سنائی، چاپ ابن‌سینا (۱۳۴۱) ص ۸۷۸.

و در فارسی امروز نشانه مضارع التزامی و وجه امری است. اما اینکه آنرا در ردیف پیشوندهای فعل آوردیم از آنروست که در بعضی از فعلهای فارسی مفهوم خاصی به کلمه می‌بخشد و آنرا در معنی از فعل ساده متمایز می‌کند. مانند:

بودن که در بیشتر موارد معنی معادل شدن دارد:

ایشان حریص‌تر بودند (قصص ۱۸۷)

ما را از وی دل سرد بود (قصص ۱۴۶)

از پس همه جوانی و کامرانی چنین ضعیف بودم (قصص ۱۶۸)

عیش بر من منقص گشته و زندگانی بر من طلخ بوده (قصص ۱۷۳)

عمر گفت یا رسول الله، ما چند تنیم؟ رسول گفت ع ما سی و نه تن بودیم، بتو

چهل تن بودیم (قصص ۲۴۲)

و رسیدن در معنی تمام شدن:

و زلیخا را در آن هفت سال هر چه داشت همه برسد (قصص ۱۶۸)

زلیخا را طاقت برسد (قصص ۱۵۷)

مرا از این بند برهان که مرا طاقت برسد (سک د ۴؛ ۱۵۴)

آنچه اندر عدد آید برسد (هجویری ۷۹)

و بداشتن در معنی نگاه داشتن و متوقف کردن و ایستاندن:

مرزبان شاه او را خلعت داد و بنواخت و پیش خود بداشت (سک د ۴؛ ۵۷)

غریب ایشان را بداشت و خود در سرای رفت (سک د ۴؛ ۶۲)

سپاه را از دور بداشتند، قراخان پیش آمد (سک د ۲؛ ۱۹۱)

و بپرسیدن معادل تفقد و احوال‌پرسی :

روزافزون را دید و سمک، هر دو را پرسید (سک د ۲؛ ۱۶۵)

و بشدن در معنی سپری شدن و گذشتن:

چون چند روز بشد لشکرش حسن بن قحطبه را بر خود امیر کردند

(زبن ۱۲۵)

یا در معنی زوال:

تا خراسان به حقیقت در سر درازدستی وی بشد (بیهقی ۴۱۲)

و چهاربار پادشاهی از ایران بشد (مقدمه ۱۵)

گر سخن گوید آب سخن ما برود بشود نور ستاره چو براید مهتاب

(فرخی ۱۶)

با در بیان دور شدن از نقطه‌ای بدون تعیین مقصد:

و مردی معتمد را... نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد (بیهقی ۱۴۱)

و از آنجا بشد (قشیری ۷۵)

قیصر از پیش بشد و زبّا را بشارت داد (بلعمی ۸۲۱)

اما آنجا که به معنی صریح رفتن باشد و مقصد ذکر شود بدون این پیشوند می‌آید:

و بر قلعت رفتند و پیش امیر محمد شدند (بیهقی ۱۵)

و این دو ندیم نزدیک این دو سالار شدند (بیهقی ۲۲۶)

و پیرزن با آن همه نعمت پیش شوهر شد (کیما ۵۴۵)

سیاه‌گیل و سام را بگرفتند و در آن خانه شدند (سک ۱۵؛ ۳۱۳)

زبیر به بصره شد (بلعمی ۱۶۳)

۴،۴) بیشتر فعلهای ساده با این پیشوندها معانی خاص و مستقل می‌پذیرند؛

اما مفهومی که هر يك از این پیشوندها به فعل می‌افزاید و یا به عبارت دیگر مفهومی

که از این ترکیب حاصل می‌شود همیشه صریح و واحد نیست، بلکه در هر مورد مختلف

می‌شود. بنابراین نمی‌توان برای هر يك از پیشوندها از روی قیاس معنی ثابت و واحدی

قائل شد. مثلاً از فعل آوردن در ترکیب با پیشوند بر معانی ذیل حاصل می‌شود:

بر آوردن:

= افراشتن؛

کیکوس در بابل بنای بلند به هوا بر شده بر آورد. (مجمل ۴۷)

= روا کردن، اجرا کردن؛

که من هر چه تو کام و رای آوری برادم نخواهم ز کس یاوری

(گرشاسب ۸۳)

= پروردن و تربیت کردن:

می گوئی که فرزندان را جنس خود برادم تا همچون من شوند

(معارف ۲۷۸)

= فراهم کردن، آماده کردن:

یا خلوتی برآورد یا برقمی فروهل

ورنه به شکل شیرین شود از جهان بر آری

(سعدی ۵۹۲)

= بالا بردن (کسی یا چیزی را):

پس به پای خاست و عبدالمطلب را دست گرفت و به تخت برآورد و بنشاند

(سیستان ۵۵)

= بیرون آوردن (از درون چیزی):

کلیدی سیمین از کیسه برآورد و قفل سر صندوقچه باز کرد

(برامکه ۸)

= انجام دادن:

هرچه مردان عالم برتواند آورد به زر برآید

(سک ۲۵؛ ۲۵۹)

چون سمک این کار از دست برآورد، پهلوانان به خنده افتادند

(سک ۲۵؛ ۱۶۲)

همین تنوع معانی را در پیشوندهای دیگر می توان یافت.

میان پیشوندهای فعل و اجزاء صرفی پیشین نباید اشتباه کرد. پیشوند فعل در

معنی کلمه تغییری ایجاد می کند که در همه صیغه های مشتق از آن (چه زمانها و

چه اشخاص) یکسان و ثابت است. اما اجزاء صرفی پیشین به وجوه خاص یا زمانهای

معین اختصاص دارد. برای مثال: در فارسی رایج امروز جزء می مختص زمان

مضارع یا ماضی استمراری است:

برمی داشتم

برمی دارم

همچنین در این زبان جزء به در مضارع نشانه وجه التزامی است و آنرا از

وجه اخباری ممتاز می کند:

بروم

می روم

(۵۴) در دوره نخستین زبان فارسی دری که از آغاز تا نخستین سالهای قرن هفتم را در بر می گیرد و ما آن را دوره «رشد» یا «تکوین» خوانده ایم شماره بسیاری از فعلهای پیشوندی با معانی دقیق خاص به کار می رود. از آن جمله فعل کردن با پیشوندهای فعلی مختلف به معانی گوناگون می آید:

**فراز کردن:**

= پیش بردن، دراز کردن، یازیدن:

از پشت اسب تازیانه فراز کرد و شقه خیمه برداشت (سک د ۱: ۱۳)

غاطوش دست فراز کرد و زلف دلربای بگرفت و به خود کشید

(سک د ۳: ۳۶)

دست فراز کرد تا او را در آغوش گیرد (سک د ۳: ۳۲۷)

= برهم نهادن، بستن:

سخن نتوانست گفتن چشم فراز کرد. پس يك زمان بود چشم باز کرد.

(بلعمی ع ۷۱)

دهان باز می کند و فراز می کند در آرزوی آب (معارف ۲۳۱)

**باز کردن:**

= قلافی کردن، رد کردن:

هم اکنون مکافات تو باز کنم (سک د ۲: ۱۲۲)

بنگر که مکافات یکی باز می کند (سک د ۳: ۲۱۱)

= ستردن و چیدن در عبارتهای ریش باز کردن و ناخن باز کردن:

او را خود ریش کوچک بود، که به چند نوبت باز کرده بود. آنچه مانده بود

باز کرد. (سک د ۴: ۴۸)

پاکیزگی بدان بود که موی بسترده و ناخن باز کند و موی لب راست کند

(کیمیا ۱۵۱)

= خلع کردن:

و همه بر آن نیت بودند که عثمان را باز کنند و بجای وی کس دیگر را بنشانند

(بلعمی ع ۱۲۶)

= بیرون کردن:

ولید بن عقبه را به نهمت می خوردن از کوفه باز کرده بودند (بلعمی ع ۱۰۵)

= گشودن:

همیانی از میان باز کرد و آنجا رها کرد و برفت (نصیحة ۹۴)

در کردن:

= در ظرفی چیزی ریختن، چیزی را در مایعی آمیختن:

در حال قدح شراب در کرد، و دارو در افکند، و با الیاء داد (سمك د ۱؛ ۳۴)

در حال (قدح) باز خورد و به دست آتشك داد که شراب در کن (سمك ۱۰؛ ۲۰۴)

در صراحی افکند و شراب در کرد (سمك د ۲؛ ۲۴۷)

پس قدحی شراب پر کرد و بیهوشانه در کرد و به دست دختر داد (سمك د ۱؛ ۶۰)

اندر کردن:

= داخل کردن، در چیزی پیچیدن:

(سیستان ۶۲)

او را به میان حریر اندر کردند

فرا کردن:

= برهم نهادن:

و نماز شام بگزارد و بخفت و چشم فرا کرد و جان تسلیم کرد (قشیریه ۷۰)

و حبیب را چون به ملکوت بردند چشم از رؤیت کل فرا کرد، فعل ندید و خلق

(هجویری ۴۷۸)

ندید

= نزد کسی فرستادن:

(قشیریه ۳۰۱)

خداوندی بر بندهای خشم گرفت و بنده شفیعان فرا کرد

= دراز کردن:

(سیستان ۱۱۴)

دست فراکن و چیزی بخور

= مأمور کردن، فرستادن:

(التوسل ۷۰)

و می فرمائیم تا در مجلس قضا حماه الله کارکنان... فرا کنند

بر کردن:

= بالا بردن:

بعد از این ایام هیچ قومی سر برنگرد  
(سیاست خ ۱۵۶)

= فروختن (آتش و چراغ)

پاره‌ای آرد بود خمیر کرد و آتش برکرد و ایشان را چیزی همی ساخت

(قشیری به ۵۰۶)

= فرو کردن:

= گم کردن:

چون شب درآمد به بنده گفت بستر فروکن  
(قشیری به ۷۰۳)

= بیفتن:

هزده هزار عالم به غربال فروکردند، کفوی به دست بیامد  
(میبدی ۱: ۱۶۲)

= داخل کردن (در چیزی):

دست به ساق موزه فروکرد و نامه‌ای بر آورد  
(بیهمی ۳۶۳)

مبادا لب تو به گفتار چاک سخن را هم اینجا فروکن به خاک

(شاهنامه ۱۷۹)

= پائین بردن:

دست فروکرد و ماهی زرین بر آورد  
(برامکه ۸)

از قرن هفتم این معانی دقیق پیشوندهای فعل کم کم متروک شده و به جای

آنها فعلهای مرکب به کار رفته است.



## سوم) فعل مرکب

۱،۴) اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند. کلمه اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود. کلمه دوم فعلی است که صرف می‌شود و آن را «همکرده» می‌خوانیم. اطلاق فعل مرکب به این گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آنها معنی واحدی دریافته می‌شود. هرگاه دو کلمه از این انواع که ذکر شد دو معنی را به ذهن القا

۱) اصطلاح همکرد را در اینجا برای آن قسمت از فعل مرکب که صرف می‌شود قرار داده‌ایم. در فارسی بیشتر فعلها به صورت ترکیبی (اسم یا صفت + فعل) به‌کار می‌رود و این‌گونه ساختمان فعل، که در بعضی زبانهای دیگر نیز مثالهای معدودی دارد، از مختصات زبان فارسی است. فعل مرکب عبارت از مجموع دو کلمه یا بیشتر است که از آنها معنی واحدی اراده می‌شود مانند: اجرا کردن، اندازه گرفتن، جدا ساختن، و مانند آنها. در این ترکیبات يك جزء همیشه اسم یا صفت است که تغییر نمی‌کند و صرف نمی‌شود و جزء دیگر فعلی است که در صرف به‌کار می‌آید. این جزء اخیر فعل مرکب را گاهی فعل معین یا معین فعل خوانده‌اند. اما باید در نظر داشت که اصطلاح فعل معین برای مورد دیگری نیز به‌کار می‌رود و آن صیغه‌هایی از فعل بودن است که در صرف همه فعلها (چه ساده و چه مرکب) برای زمان ماضی نقلی و ماضی پیشین استعمال می‌شود. یعنی از فعل «رفتن»:

رفته بودم

رفته‌ام

اما مراد ما در اینجا فعلهائی است که با اسم یا صفت ترکیب می‌شوند و معنی مستقل واحدی ایجاد می‌کنند، و در زمانهای ماضی نقلی و ماضی دور متضمن آن جزء صرفی که «فعل معین» خوانده می‌شود نیز هستند. یعنی فعل مرکب «اجرا کردن» در زمانهای مزبور شامل سه جزء می‌شود که یکی از آنها اسم (اجرا) و دومی جزء فعلی (کرده) و سومی «معین فعل» است.

اجرا کرده بودم

اجرا کرده‌ام

بنابراین به دو جزء متفاوت نام و عنوان واحد نمی‌توان داد. به این سبب ما در اینجا ناچار از قبول اصطلاح خاصی شده‌ایم و کلمه همکرد را برای جزء فعلی در افعال مرکب به‌کار برده‌ایم. لفظ کرد در ادبیات فارسی (کشف‌الامرار) درست بجای اصطلاح صرفی و نحوی فعل آمده است. بنابراین کلمه همکرد، یعنی آنچه با کلمه دیگر فعل مرکب می‌سازد، برای قسمت صرف شونده این‌گونه افعال به‌کار رفته است.